

# مرتدان رستگار رستاخیز

پرونده‌ای درباره‌ی رزم‌نامه‌ی "نابودگر"



# مرتدان رستگار رستاخیز

## پرونده‌ای درباره‌ی رزم‌نامه‌ی "نابودگر"

ناصر حافظی‌مطلق

Email: n\_hafezi@um.ac.ir

تقدیم به روان‌شناس بی‌روح:  
"T850"

رزم‌نامه‌ی "نابودگر"<sup>۱</sup>، تصویر مهبی از یکی از آینده‌های محتمل بشری است که در آن تمدن انسانی سربرآورده از قله‌های دانش و فن‌آوری به دست محصولات و مخلوقات خود یعنی ماشین‌های باهوش، به دره ذلت و نابودی فرو می‌افتد و در این حال معدود انسان‌های باقی‌مانده با تشکیل جنبشی به نام "مقاومت"<sup>۲</sup> سعی در نابودی ماشین‌ها و تشکیلاتشان دارند. چهار فیلمی که تا کنون از مجموعه‌ی "نابودگر" ساخته شده‌اند به ترتیب زمانی با ذکر کارگردان عبارتند از:

- ۱) نابودگر<sup>۳</sup> (۱۹۸۴: ساخته‌ی جیمز کامرون<sup>۴</sup>)
- ۲) نابودگر ۲: روز دادرسی<sup>۵</sup> (۱۹۹۱: ساخته‌ی جیمز کامرون)
- ۳) نابودگر ۳: خیزش ماشین‌ها<sup>۶</sup> (۲۰۰۳: ساخته‌ی جانانان موسکو<sup>۷</sup>)
- ۴) رهایی نابودگر<sup>۸</sup> (۲۰۰۹: ساخته‌ی جوزف مک‌گینیتی نیکول<sup>۹</sup> "ام سی جی"<sup>۱۰</sup>)

ایده‌ی اولیه‌ای جهت ساخته شدن قسمت پنجم و ششم فیلم "نابودگر" نیز ارائه شده است. هم‌چنین مجموعه‌ای تلویزیونی با عنوان "نابودگر: ماجراهای سارا کانر"<sup>۱۱</sup> در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ میلادی پخش شد که با محوریت شخصیت "سارا کانر"<sup>۱۲</sup>، سعی در پر کردن خلأ وقایعی که در مجموعه‌ی فیلم‌ها به آن پرداخته نشده، داشت. این مقاله با اتکا به نهادشناسی آخرالزمانی در داستان "نابودگر"، رویکردی پرده‌بردارانه از ایده‌پردازی زیرساخت فلسفه، دانش و فن‌آوری حاکم بر این داستان ارائه می‌کند.



## ۱) شاعرانگی

هولوگرام‌های امکان‌پذیر آینده بی‌شمار هستند، در یکی از آن‌ها ممکن است یا ممکن بوده است، سامانه‌ی رایانه‌ای شبکه‌ی دفاعی وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا با نام شبکه‌ی آسمانی یا "اسکای نت"<sup>۱۳</sup>، بر اثر یک ارتقاء معمولی، ناگهان دگر دیسیده شود به یک ساختار باهوش و پیچیده که اتفاقاً تفکرات کاملاً ضدانسانی دارد. او به دنبال نابودی تمام انسان‌ها است.

"اسکای نت" در این آینده احتمالی، تمام کدهای فعال‌سازی دفاع موشکی هسته‌ای آمریکا را به راه می‌اندازد که نتیجه‌ی آن یک جنگ هسته‌ای تمام‌عیار در تمام دنیا است. زیرا که سامانه‌های دفاع موشکی هسته‌ای خودکارند و در اثر دریافت نشانه‌ای از حمله، خود به خود پاسخ می‌دهند.

سرانجام پس از این جنگ هسته‌ای خانمان‌سوز و آغاز سلطه‌ی باهوش‌های فلزی، تعداد کمی انسان زنده در تمام دنیا باقی می‌ماند که صرفاً تبدیل می‌شوند به برده‌هایی برای بیگاری در کارخانه‌هایی تمام ماشینی که ماشین‌ها در آن‌ها ماشین‌های بهتر می‌سازند. اما از میان این بردگان و بازماندگان، به‌ناگهان، یک منجی اسپارتاکوس<sup>۱۴</sup> گونه سر بر می‌آورد به نام "جان کانر"<sup>۱۵</sup> که به همه‌ی انسان‌های باقی‌مانده می‌آموزاند که باید با سلطه‌ی ماشین‌ها مبارزه کرد.

او رهبری "جنبش مقاومت" را برعهده می‌گیرد و سنگر پس از سنگر ماشین‌ها را نابود می‌کند. ماشین‌های محکوم به نابودی در برابر این شکست، مذبحخانه دست به یک نوآوری می‌زنند. آن‌ها راهی برای بازگشت به زمان گذشته می‌آفرینند. هدف این است که شوالیه‌ی مسیحاستیز در دالان زمان بازگردد به سال ۱۹۸۴ و مادر "جان کانر" یعنی "سارا کانر" را که اساساً هنوز از این که ممکن است در آینده پسری به نام "جان" داشته باشد بی‌خبر است، ترور کند تا خطراهه زمانی آینده دگرگون شود. این‌جا داستان قسمت اول مجموعه "نابودگر" آغاز می‌شود. یعنی جایی که در شهر "لس آنجلس"<sup>۱۶</sup> از سال ۲۰۲۹ میلادی باز می‌گردیم به سال ۱۹۸۴.

شوالیه‌ی مسیحاستیز فلزی، یکی از دست‌آوردهای تأمل برانگیز صنعت قائم به ذات ماشین‌ها است: سایبرگی<sup>۱۷</sup> به نام T800. سری T800 دومین سری تولیدی از سایبرگ‌های ابداع شده برای کشتار، یعنی "نابودگر"ها است. "نابودگر"ها برای جنگ با انسان‌ها ساخته شده‌اند و ریخت‌واره‌ی کاملاً انسانی دارند.

شروع ساخت "نابودگرها" از سری T600 در سال ۲۰۱۶ آغاز شده و نسخه تکمیل شده‌تر از T600 که به جای روکش لاستیکی دارای روکش سایبرنتیکی از گوشت و خون و پوست انسانی است، به نام T800 شناخته می‌شود. نام دیگر این مدل "سایبرداین مدل T101"<sup>۱۸</sup> یا T101 نیز هست. نابود کردن یک نابودگر T800 به مراتب مشکل‌تر از T600 است و به همین ترتیب نگارش‌های بالاتر سخت‌تر به کام نابودی می‌روند. شروع تولید سری T800، سال ۲۰۱۸ میلادی است.

"جنبش مقاومت" پس از فتح آزمایشگاهی که تشکیلات ارسال در دالان زمان را دارد و پی بردن به نقشه‌ی "نابودگر"، یکی از مبارزان خود یعنی جنگ‌آوری به نام "کایل ریس"<sup>۱۹</sup> را برای نبرد با T800 به گذشته می‌فرستد و "کایل ریس" اتفاقاً همان پدر "جان کانر" است که البته از پسرش کوچک‌تر هم هست. میوه دیدار "ریس" با "سارا کانر" در سال ۱۹۸۴، پسری است به نام "جان". "کایل" مدت‌ها پیش از تولد پسرش به دست "نابودگر" در زمان گذشته کشته می‌شود و البته نابودگر را تا مرزی از نابودی پیش می‌برد که حرکت کوچکی از طرف "سارا" برای به پایان رساندن کل داستان قسمت اول کافی باشد.

در قسمت دوم مشخص می‌شود که داستان جنگ آینده در گذشته هنوز تمام نشده. ماشین‌ها سایبرگ جدیدشان یعنی T1000 را که از ابرآلیاژ<sup>۲۰</sup>های مایع و شکل‌پذیر ساخته شده دوباره به گذشته می‌فرستند تا "جان کانر" نوجوان را نابود کند. در مقابل "جنبش مقاومت" با دستگیری و تغییر برنامه نرم‌افزاری ذهن یک سایبرگ T800، او را به‌عنوان فرستاده‌ی "جنبش مقاومت" روانه نبرد با T1000 می‌کند. این بار T800 نه به‌عنوان یک دجال مسیحاستیز که در قامت یک تعمیردهنده به سراغ "جان کانر" می‌رود. پایان این نبرد به نابودی هر دو "نابودگر" و نجات "جان" می‌انجامد و ظاهراً تمام آینده محتمل خیزش ماشین‌ها با نابودی ریزپردازنده‌های نابودگران ارسال شده به گذشته تمام شده است. زیرا که تمام پیشرفت سخت‌افزاری مسبب

تولید "اسکای نت" باهوش؛ برآمده از مهندسی معکوس<sup>۲۱</sup> ریزپردازنده‌های باقی مانده از T800 جامانده در زمان تلقی می‌شود. اما این پایان داستان نیست.

اپیزود سوم از مجموعه‌ی "نابودگر" داستان خیزش ماشین‌ها علی‌رغم تمام تلاش‌های "سارا کانر" است. این بار هم سایبرگی به نام TX که ریخت‌وآرهای زنانه دارد و مدل تکمیل شده‌تری نسبت به سایبرگ‌های قبلی و دارای امکاناتی مانند خودسامان‌دهی ریختی است، با مأموریت کشتن ۲۲ نفر از کسانی که در آینده رهبران مطرح "جنبش مقاومت" خواهند شد، به سال ۲۰۰۴ می‌آید و در مقابل یک T800 دیگر که بهتر آن است او را T850 بنامیم چون که به‌واسطه ارتقاء نرم‌افزاری، کمی آموزش روان‌شناسانه دیده و توسط "کاترین بروستر"<sup>۲۲</sup> یا همان "کیت"<sup>۲۳</sup>، همسر "جان کانر" تربیت شده و لذا به مهارت‌هایی چون دروغ گفتن و نیرنگ زدن هم آشنا است، برای هم‌آوردی با TX ارسال می‌شود. در انتها TX و T850 هر دو نابود می‌شوند اما "جان کانر" و "کاترین بروستر" که هنوز به عقد و ازدواج هم‌دیگر در نیامده‌اند، نجات می‌یابند. انتهای فیلم آغاز جنگ هسته‌ای یا همان "روز دادرسی" است.

و قسمت آخر، داستان سر بلند کردن مسیحای ضد ماشین‌ها یعنی "جان کانر" است که بر خلاف تصور همیشگی خودش به قامت یک رهبر نظامی و یک منجی نهایی در می‌آید. او با کمک یک انسان آمیخته با تجهیزات ماشینی به نام "مارکوس رایت"<sup>۲۴</sup>، یکی از مراکز اصلی تولید نابودگرها را با خاک یکسان می‌کند.

و داستان جنگ آخرالزمانی سوشیانتی به نام "جان کانر" با انجمن ماشین‌های بداندیش، هنوز ادامه خواهد داشت.



شکل ۱: نماهایی از جان کانر در سنین متفاوت



شکل ۲: اسکلت فلزی یک سایبرگ T800



شکل ۳: جان کانر در حال بررسی یک ماشین شکارشده



شکل ۴: جان کانر در نوجوانی



شکل ۵: فرگشت سایبرگ‌های قاتل (نابودگرها)



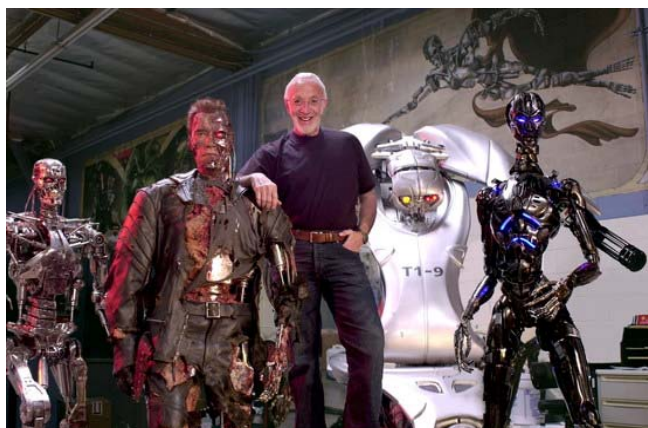
شکل ۶: سایبرگ T800 در مأموریت ترور سارا کانر



شکل ۷: سایبرگ T800 (Cyberdyne Systems Model 101)



شکل ۸: T800، مسیحا ستیز و تعمیرگر



شکل ۹: سایبرگ‌های خودآگاه و خود سامانده





شکل ۱۰: سایبرگ T1000



شکل ۱۱: سایبرگ TX



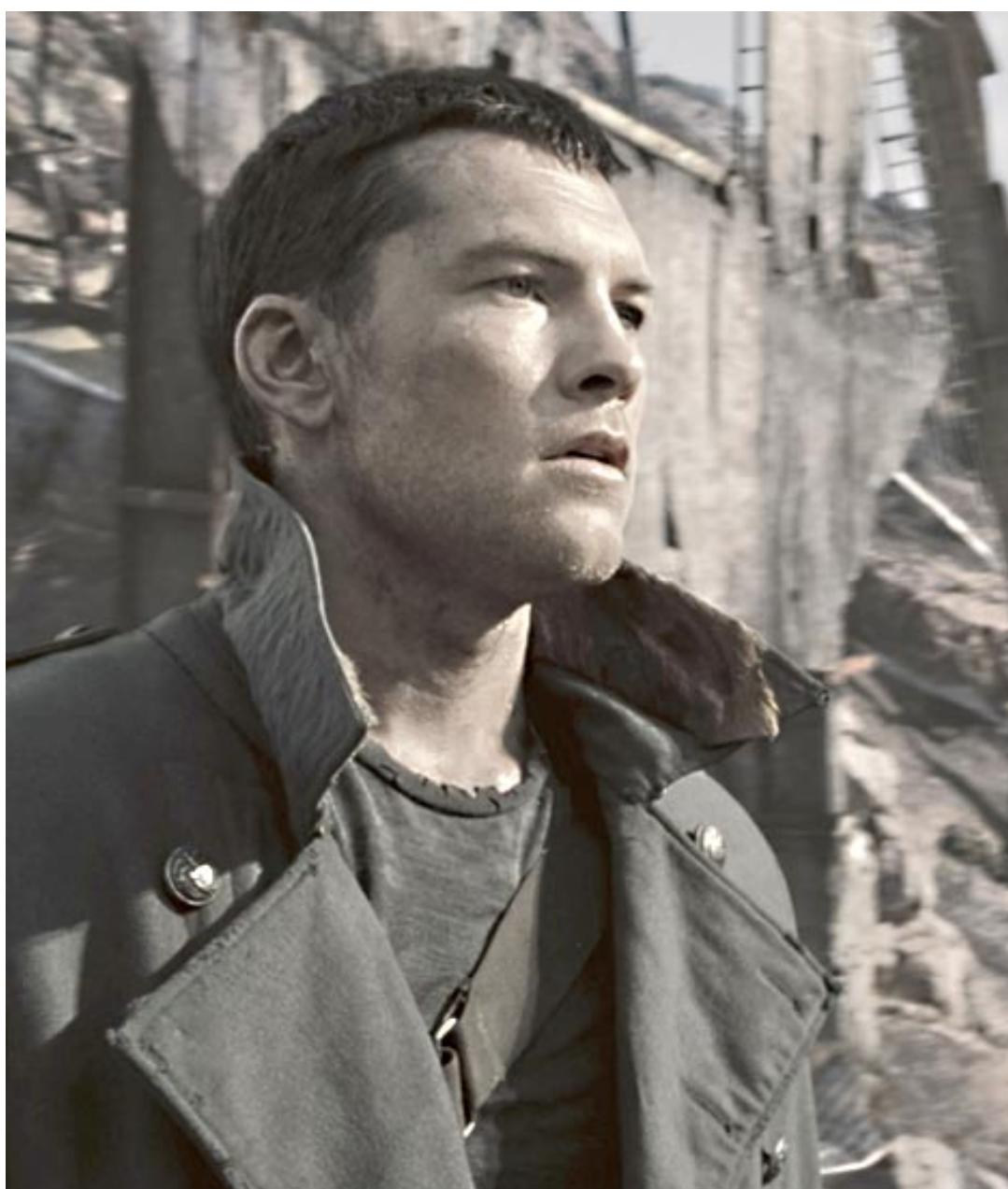
شکل ۱۲: شبه سایبرگ T600



شکل ۱۳: سارا کانر



شکل ۱۴: کترین بروستر



شکل ۱۵: مارکوس رایت

## ۲) بی‌کرانگی

اطلاعات "سارا کانر" از آینده، در حد شرح وقایعی است که "کایل ریس" برایش بازگو کرده است. شاخص اصلی این وقایع، وقوع جنگ هسته‌ای در ۲۹ آگوست سال ۱۹۹۷ میلادی و نابودی سه میلیارد انسان است. این روز برای بازماندگانی که باید به نبرد با ماشین‌ها تن در دهند، "روز دادرسی"<sup>۲۵</sup> نام دارد.

"سارا کانر" پس از مرگ "کایل" به برخی از کشورهای آمریکای جنوبی مانند نیکاراگوئه سفر می‌کند و تمام تعلیمات لازم برای تربیت پسرش "جان" به عنوان یک رهبر نظامی را می‌آموزد. اما پس از بازگشت به کشورش؛ آمریکا؛ به عنوان یک بیمار روانی مستعد جنون در بیمارستان بستری می‌شود. روان‌پزشک او یعنی دکتر "پیتر سیلبرمن"<sup>۲۶</sup> در هر سه قسمت اول "نابودگر" حضور دارد. در قسمت اول، برای آرامش‌بخشی به سارایی که از دیدن نابودگر دچار روان‌پریشی شده به ایستگاه پلیس می‌آید و درست قبل از شروع قتل عام در اداره پلیس توسط نابودگر T800 یا همان T101، آن جا را ترک می‌کند. او در یک گفتمان جالب با "کایل ریس" تمام ایده‌های آینده تاریک انسان‌ها و شوالیه‌های بازگشته از قرن بیست و یک را به تمسخر می‌گیرد. در قسمت دوم، او پزشک مستقیم سارا در آسایشگاه روانی است که چندین بار با حملات وحشیانه از طرف "سارا" روبرو می‌شود زیرا تمام صحبت‌های سارا مبنی بر نابودی بشر و خیزش ماشین‌ها را غیر واقعی و برآمده از یک ذهن روان‌پریش قلم‌داد می‌کند. اما صحنه‌ی جالب، برخورد مستقیم دکتر "سیلبرمن" علم‌زده به شکل هم‌زمان با دو نابودگر T800 و T1000 و شگفت‌زدگی‌اش از دیدن واقعی وقایعی است که تا به حال توهم می‌پنداشته. در قسمت سوم دکتر "سیلبرمن" خیلی کوتاه به صحبت با "کاترین بروستر" می‌نشیند تا او را از شوک برخورد با یک نابودگر برهاند. اما با دیدن مجدد T800 از صحنه می‌گریزد. و به این شکل نهایتاً پرونده‌ی علم‌گرایی مستحکم دکتر "سیلبرمن" در مقابل تقدیرگرایی متزلزل "سارا کانر" و "کایل ریس" بسته می‌شود. دکتر "سیلبرمن" دوباره در مجموعه تلویزیونی "نابودگر: ماجراهای سارا کانر" ظاهر می‌شود و سرنوشتش بستری شدن در آسایشگاهی روانی است که روزی خود مدیریتش را بر عهده داشته است.

"سارا کانر" معتقد به اختیارگرایی و اصالت اراده، تا زمانی که مسیر وقایع آینده را برگرداند، از پا نمی‌نشیند. پس از اطمینان از این مهم است که دار فانی را وداع می‌گوید. اما روند حاکم بر مجموعه "نابودگر" جبرگرایی است. وقوع جنگ هسته‌ای، خیزش ماشین‌ها، یورش نابودگرها و قیام پیروزمندانه‌ی "جان کانر" و پیروانش جبراً باید انجام شود و راه بازگشتی از آن وجود ندارد. جنگ هسته‌ای با تلاش‌های سارا کانر در سال ۱۹۹۷ اتفاق نمی‌افتد، اما به عوض موکول می‌شود به سال ۲۰۰۴ و این یعنی که "سارا" تنها وقایع را کمی عقب انداخته است نه این‌که آن‌ها را متوقف سازد. در مجموعه‌ی تلویزیونی "نابودگر: ماجراهای سارا کانر" نیز با خطراره زمانی دیگری مواجه هستیم که در آن واقعه "روز دادرسی" در سال ۲۰۱۱ میلادی اتفاق می‌افتد. به این‌سان پرونده اختیارگرایی "سارا کانر" گونه‌ی نیز در مقابل جبرگرایی "جان کانر" گونه بسته می‌شود. هرچند که "جان کانر" بعدها دوباره به پذیرش نوع محدودتری از اختیارگرایی باز می‌گردد.



شکل ۱۶: کایل ریس



شکل ۱۷: دکتر پیتر سیلبرمن



شکل ۱۸: گفت‌وگو دکتر سیلبرمن و کاپل ریس در قسمت اول مجموعه‌ی نابودگر

در قسمت سوم، تقابل فن‌گرایی ژنرال "رابرت بروستر"<sup>۲۷</sup> رئیس "سامانه‌های پژوهش سایبری"<sup>۲۸</sup> وزارت دفاع، با دخترش "کیت" که همسر آینده‌ی "جان کانر" خواهد بود، کاملاً یک‌طرفه به سود انسان‌گرایی خاتمه می‌یابد و البته ژنرال "بروستر" در این تقابل، ناگزیر از تقدیم جان خود به ماشین‌های سرکش سربرآورده از تشکیلات خودش است. او در لحظه مرگ اعتراف می‌کند که در جعبه را باز کرده است. باز کردن در جعبه ادای دینی است به اسطوره‌ی یونانی "جعبه‌ی پاندورا"<sup>۲۹</sup>. "پاندورا" در اساطیر یونانی، نخستین زن روی زمین است که در جعبه‌ای را که هرگز نباید گشوده شود، گشود و مصیبت‌های محبوس در داخل جعبه مانند بیماری، اندوه، بلاهای مخوف و ... بر روی زمین پراکنده شدند و در انتها، تنها امید در جعبه باقی ماند تا آرامش‌بخش بشر باشد. جعبه‌ی پاندورا در اساطیر یونانی نمادی است از افسارگسیختگی حس کنجکاوی انسان‌ها که هیچ نیرویی را یارای مقاومت در برابر آن نیست و البته این کنجکاوی بی‌مرز و بی‌پایان انسانی گاهی هم به بهای نابودی و

ویران‌گری تمام می‌شود.

در قسمت چهارم از مجموعه‌ی "نابودگر"، پرونده‌ی شک‌گرایی "جان کانر" نیز در مقابل یقین "مارکوس رایت" ماشین‌ی شده بسته می‌شود. "مارکوس" معتقد است که هر انسانی شایستگی یک شانس دوباره را دارد، چیزی که جان کانر هنوز کاملاً به آن اعتقاد پیدا نکرده است. در نهایت همین اعتقاد "مارکوس" سبب می‌شود که قلبش را که از معدود قسمت‌های انسانی باقی‌مانده در بدنش است به "جان" ببخشد و شانس دوباره‌ای به "جان کانر" افسانه‌ای که منجی انسان‌ها و نابودگر نابودگرها و مغز متفکر پشت پرده‌ی آن‌ها یعنی سامانه‌ی "اسکای نت" است، اعطا کند.

در مقابل تومار عقل‌گرایی "ژنرال اشدان"<sup>۳۰</sup>، ژنرال چهارستاره‌ی سابق ارتش ایالات متحده و یکی از رهبران فعلی "جنبش مقاومت" نیز در مقابل شهودگرایی "جان کانر" در هم پیچیده می‌شود. "اشدان" بهای این عقل‌گرایی محض شکست‌خورده را با مرگ خویش و نابودی زیردریایی‌اش توسط یک پرنده‌ی بی‌سرنشین ماشین‌ی شکارچی قاتل (HK<sup>۳۱</sup>) می‌پردازد.



شکل ۱۹: ژنرال رابرت بروستر و لوگوی سامانه‌های پژوهش سایبری



شکل ۲۰: ژنرال اشدان

### ۳) بی‌نشانی

"سارا کانر" به خوبی می‌داند که "طوفان در راه است"<sup>۳۲</sup> و هرچند که تمام تلاشش را برای توقف آن ادا می‌کند، اما تندباد آینده بی‌شک وزیدن خواهد گرفت. او امیدوارانه "کمپانی سامانه‌های سایبرداین"<sup>۳۳</sup> را که در حال مهندسی معکوس بقایای T800 نابود شده در سال ۱۹۸۴ است، نابود می‌کند به امید آن که وقایع از خطراره زمانی منتهی به خیزش ماشین‌ها منحرف شود. در این راه دکتر "مایلز بنت دایسون"<sup>۳۴</sup> مبدع ریزپردازنده‌های شبکه‌ی عصبی<sup>۳۵</sup> و گرداننده‌ی پروژه‌های ویژه‌ی "کمپانی سامانه‌های سایبرداین" نیز در حمایت از "سارا" و "جان کانر" کشته می‌شود. حتی فراتر از آن سارایی که در سال ۱۹۹۴ میلادی، از ابتلایش به سرطان خون آگاه شده و پیش‌بینی می‌شود ظرف شش ماه دارفانی را وداع گوید، تا سه سال بعد از آن یعنی تا سال ۱۹۹۷ امیدوارانه خود را زنده نگه می‌دارد تا مطمئن شود "روز دادرسی" در کار نیست و پس از آن است که با خیال راحت چشم از زندگی فرو می‌گذارد.

کالبد بی‌جان "سارا" پس از مرگ بر اثر سرطان خون، در مکزیک سوزانده و خاکسترش به دریا ریخته می‌شود و آرامگاه جعلی او در آمریکا تنها انباری از اسلحه و مهمات است. "جان" پس از مرگ مادر و براساس منشی مبتنی بر جبرگرایی و یقینی متزلزل به وقوع آینده تاریک و ترسناک محتوم، به بی‌نشانی و پنهان بودنش ادامه می‌دهد. او به آن چه بر سنگ آرامگاه جعلی مادرش نوشته شده هنوز اعتقاد ندارد: "هیچ تقدیری جز آن چه ما اراده می‌کنیم، موجود نیست"<sup>۳۶</sup>. هر چند که این جمله برآمده از تعالیم خود "جان" به "کایل ریس" است که در بازگشت از آینده، توسط "کایل" به "سارا" آموزانده می‌شود. و در کنار همه این‌ها، در قسمت سوم، "جان کانر" ناامید از توانایی خودش در رهبری، با جمله‌ای تاریخی از یک روان‌شناس بی‌روح یعنی T850 مواجه می‌شود: "عصبانیت بهتر از ناامیدی است".

"جان" به‌عنوان مسیحای آخرالزمان با دو گروه بیش از همه سر و کار دارد، اول دجال‌های مسیحاستیز شامل سایبرگ‌های T600، T800، T1000 و TX و در مقابل تعمیرگران روح‌القدس‌گونه که دربرگیرنده مادرش "سارا"، همسرش "کیت"، دوستش "مارکوس" و سایبرگ T800 است. او در نهایت پس از کسب پیروزی‌های شگرف، در ۱۴ ژوئیه سال ۲۰۳۲ میلادی به دست یک سایبرگ T800 کشته می‌شود، اما مقاومت پس از او به رهبری همسرش "کیت" هنوز ادامه دارد.



شکل ۲۱: دکتر مایلز بنت دایسون، مبدع ریزپردازنده‌های شبکه‌ی عصبی و گرداننده پروژه‌های ویژه‌ی "کمپانی سامانه‌های سایبرداین"

سایبرگ‌های مجموعه "نابودگر" نمایندگان توأمان فلسفه اصالت عمل "پراگماتیسم"<sup>۳۷</sup> و فلسفه اصالت هدف "ماکیاولیسم"<sup>۳۸</sup> هر دو با هم هستند. آن‌ها می‌کشند چون فلسفه وجودی‌شان بر این مبنا نهاده شده و اگر نکشند خود را بی‌هدف و پوچ می‌پندارند. در عین حال برای رسیدن به هدف به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند و از هیچ ابزاری فروگذاری نمی‌کنند.

مسئله قدیمی ذهن و بدن در فلسفه، در سایبرگ‌های مجموعه "نابودگر" بازنگری جذابی دارد. آن‌ها ساختاری برآمده از دوگانه‌گرایی<sup>۳۹</sup> و ذهنی مستقل از کالبد دارند و با تغییر برنامه ذهنی‌شان از یک سایبرگ آدم‌کش به یک سایبرگ انسان‌دوست تبدیل می‌شوند.

اما گذشته از همه این‌ها، پرسش مهم این‌جا است که آیا مسیر دانش می‌تواند منجر به ساخت سایبرگ‌هایی از جنس سایبرگ‌های خودسازمان‌ده و برنامه‌پذیر مجموعه "نابودگر" که دارای قابلیت خودآگاهی هستند، شود؟ پاسخ‌هایی متفاوت و بعضاً متضاد به این پرسش ارائه شده. برخی صاحب‌نظران به‌سادگی معتقدند که اگر کربن در سیر فرگشت تبدیل شده به موجود باهوشی مثل انسان، چرا سیلیکون در این راه ناتوان باشد؟ و برخی هم معتقدند هوش هیچ‌گاه مصنوعی نمی‌شود. به هر حال به نظر می‌آید طراحان و نویسندگان مجموعه‌ی "نابودگر" نگاهی بسیار خوش‌بینانه به رشد دانش و فن‌آوری داشته‌اند که تا این حد خیزش تکاملی شگفت "شبکه‌ی آسمانی" و توانایی‌های او را در خلق "نابودگر"‌ها و سایر مخلوقات ماشینی مهیب در آینده‌ای به این نزدیکی، دست بالا گرفته‌اند.

بحث دیگر مقوله سفر در زمان است که در سه قسمت اول مجموعه‌ی "نابودگر" عجیب خودنمایی می‌کند. جدا از امکان‌پذیری یا امکان‌ناپذیری این قضیه، حقیقت امر این است که در فیلم پیرامون تصویرسازی چگونگی سفر در زمان تا اندازه‌ی قابل قبولی واقع‌بینی به خرج داده شده. استفاده از میدان‌های الکتریکی و مغناطیسی بسیار قوی شاید بتواند در پیچ‌های "کرم‌چاله"<sup>۴۰</sup> وار در زمان بگشاید که البته توان تکنولوژیکی چنین گشایشی هنوز موجود نیست. اما این‌که چرا در داستان مجموعه‌ی "نابودگر" تنها ساز و کارهای زنده مانند انسان و شبه‌زنده مانند سایبرگ‌های پوشیده‌شده با گوشت و پوست انسانی قابلیت عبور از دالان زمان را دارند، هیچ توضیحی در فیلم ندارد. حتی مسافران زمان در مجموعه‌ی "نابودگر" از انتقال لباس‌هایشان هم در دالان زمان ناتوانند. و البته مهم‌تر این‌که ابداع چنین سامانه‌ی انتقال در زمان توسط "شبکه‌ی آسمانی"، که خود بر دوش ماشین‌های فلزی بنا شده است، تنها با قابلیت عبور دادن ساز و کارهای زیستی طراحی شده و این قضیه بسی عجیب به نظر می‌رسد. نکته بعدی این‌که با فرض عدم وجود باطل‌نماهای سفر در زمان، باید بپذیریم که هر بازگشتی به گذشته سبب انشعاب خط‌راه‌های جدید در آینده خواهد شد. به این معنا که اگر کسی بتواند به گذشته برود و تغییری به وجود بیاورد سبب تغییر در آینده فعلی نخواهد شد بلکه آینده‌ی جدیدی به موازات آینده‌ی فعلی ایجاد خواهد کرد.



شکل ۲۲: پدیدار شدن کپسول ناقل یک ساز و کار زیستی از آینده به گذشته در هاله‌ای از برون‌دادهای الکتریکی و مغناطیسی



به زبان دیگر با هر انتخاب جدید یک "جهان موازی"<sup>۴۱</sup> به جهان‌های موجود اضافه می‌شود. گویا "شبکه‌ی آسمانی" در مجموعه "نابودگر" از درک این نکته عاجز است، زیرا با فرض این که "جان کانر" یا "سارا کانر" را هم در گذشته نابود کند، در جهان فعلی تغییری به وجود نیآورده بلکه جهان جدیدی از زایش مسیر واقعیت منشعب کرده که در آن "جنبش مقاومت" از وجود "جان کانر" پاک است و یا اصلاً شاید در آن جهان، جنبش مقاومتی به وجود نیاید. البته اگر به جبرگرایی از نوع "جان کانر" معتقد باشیم، باید بپذیریم که در تمام نسخه‌های ممکن و محتمل آینده، وجود "جنبش مقاومت" و منجی مسیحاگونه‌اش، خواه نامش "جان کانر" باشد یا نام دیگری، گریزناپذیر است.



شکل ۲۳: جان کانر افسانه‌ای

#### ۴) عارفانگی

سایبرگ‌های "نابودگر" نسبت به پرنده‌های نظامی بی سرنشین HK و هم‌چنین تمام سایر تولیدات مخوف ماشینی طراحی شده برای نابودساختن انسان‌ها، زیرساخت شگفت‌تری دارند. تخیل حاکم بر آفرینش ایده‌ی برخی از این زیرساخت‌ها بسیار تأمل برانگیز است.

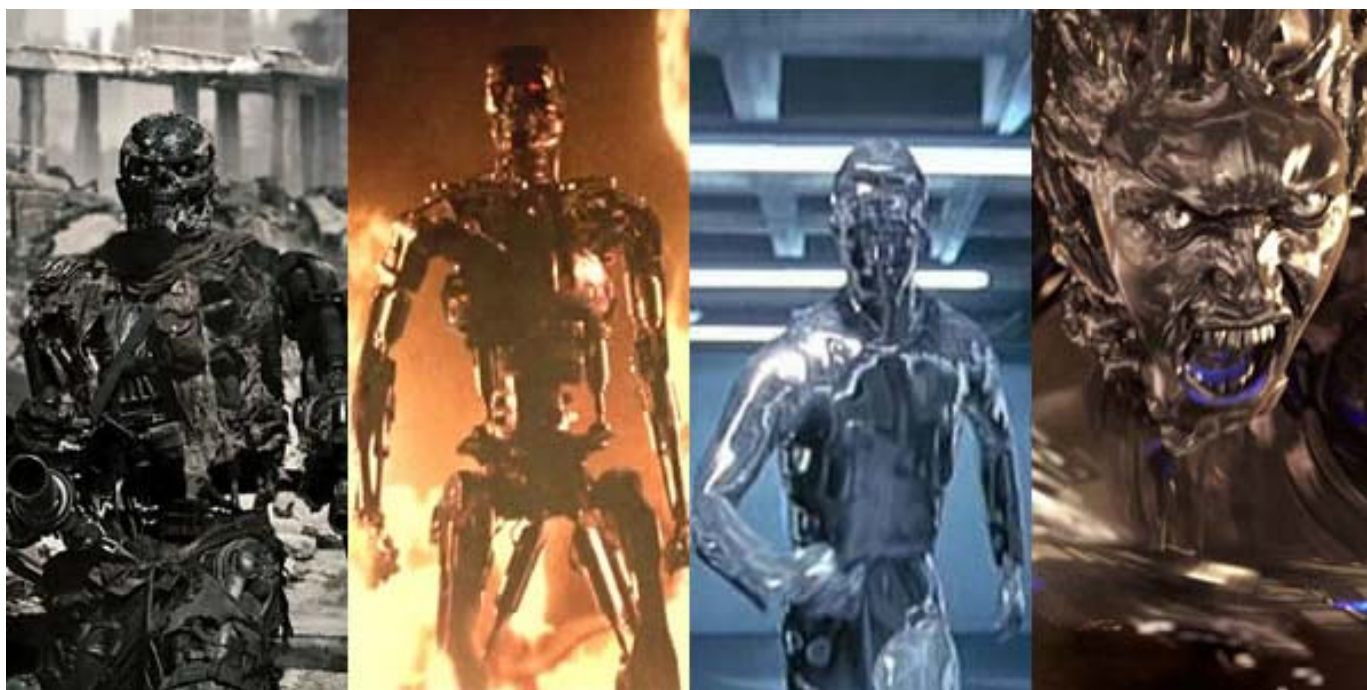
تکامل و فرگشت سایبرگ‌های "نابودگر" خود نشان از رشد تکاملی خالقشان یعنی "شبکه‌ی آسمانی" دارد. "شبکه‌ی آسمانی" مسیر رشد دادن فن‌آوری انسانی را بسیار بهتر از انسان‌ها طی می‌کند. او در مدتی کمتر از پانزده سال از فن‌آوری T600 به فن‌آوری TX می‌رسد که قابل تقدیر است.

در دو قسمت اول، وضعیت منبع تغذیه سایبرگ‌های T800 نامشخص است اما در قسمت سوم به این ابهام پاسخ داده می‌شود: سلول‌های هیدروژنی هم‌جوشی هسته‌ای سرد<sup>۴۲</sup>. سلول‌هایی که در اثر آسیب‌دیدگی ناپایدار شده و انفجاری عظیم به راه می‌اندازد. هم‌جوشی هسته‌ای سرد رویایی است که بشر به احتمال بسیار زیاد تا پایان قرن بیست و یکم به آن خواهد رسید.

سایبرگ‌های T800 با این باتری‌های هسته‌ای، دارای عمری برابر با صد و بیست سال خواهند بود. در تمام این مدت ریزپردازنده مرکزی آن‌ها قابلیت خودارتقای و یادگیری دارد. به‌واسطه خودآگاهی، هر چه تماس آن‌ها با انسان‌ها بیشتر باشد، بیشتر یاد می‌گیرند و این مشخصه، آن‌ها را از سری T600 که صرفاً مسلسل متحرکند، مجزا می‌کند.

سایبرگ T1000 کمی اغراق‌آمیزتر از آن‌چه باید باشد طراحی شده. او ساخت‌واره‌ای از ابرآلیاژهای فلز مایع است که به راحتی توان سیالیت و خودسامان‌دهی تبدیلی به هر ریختاری دارد.

شاید بر اساس همین اغراق است که در طراحی تیپ سایبرگ TX در قسمت سوم، کمی عاقلانه‌تر و واقعی‌تر عمل شده است. ویژگی اصلی سایبرگ TX این است که علاوه بر نابودگری انسان‌ها، در صورت لزوم نابودگرِ نابودگرها هم هست. او توانایی کنترل سایر سایبرگ‌ها، روبات‌ها و ماشین‌ها را نیز دارد. TX به‌جای سیالیت T1000 توان قابل توجهی در ابزارسازی و تولید وسایل مورد نیازش دارد که برای یک سایبرگ قاتل بسی واقعی‌تر و ممکن‌تر ارزیابی می‌شود.



شکل ۲۴: از چپ به راست، سایبرگ‌های T600، T800، T1000 و TX



شکل ۲۵: پرنده‌ی بی سرنشین HK

اما آن چه در نهاد این سایبرگ‌ها و به‌ویژه T800 بیشتر خودنمایی می‌کند، تلاششان برای رستگاری است. سایبرگ‌های نابودگر به‌روایتی استعاره‌ای مبهم از خود بشریت هستند که علیه تمام آن چه برای رسیدنش به این نقطه از هستی لازم و واجب بوده قیام کرده و حالا باید T800 وار و تواب به دامان طبیعت و زمین برگردد. و پرسش این‌جا است که اگر مسیر جاده رستگاری برای یک سایبرگ بی‌روح مانند T800 باز است چرا برای انسان روح‌مند باز نباشد؟ در حقیقت می‌توان این پرسش را به‌عنوان سؤال اصلی فرامتنی، از مجموعه‌ی "نابودگر" استخراج کرد: آیا وقتش نرسیده که انسان دست از نابودگری بردارد و برای بقای تمام محیط پیرامونش که تا به حال در مسیر نابودی طراحی شده توسط انسان گام برداشته، تلاش کند؟ آیا مانند انتهای قسمت دوم مجموعه‌ی نابودگر یعنی زمانی که سایبرگ T800 به درجه‌ی فهم معنی اشک انسان‌ها می‌رسد، وقتش نرسیده که انسان خود را به مقام فهم اشک هستی ارتقاء دهد؟

## ۵) عاشقانگی

"نابودکردن خود، در ذات شما است." این جمله‌ای است که T800 در قسمت دوم مجموعه‌ی "نابودگر" به "جان کانر" می‌گوید. اما با وجود این جمله کاملاً صحیح، تنازع بقا در بطن این خودویرانگری انسانی موج می‌زند و این یکی از بزرگ‌ترین تناقض‌های ذاتی و ساختاری بشر است. در قسمت چهارم "مجموعه‌ی نابودگر" و در اوج نبرد پیش‌بینی ناپذیر انسان و ماشین، در شرایطی که هیچ تضمینی به زنده برگشتن از مأموریت‌ها و عملیات‌ها نیست، "کاترین بروستر" از "جان کانر" باردار است. این امیدواری در زیر سایه مرگ، تنها در قلمرو تنازع بقا انسان خودنابودگر معنی پیدا می‌کند. انسانی که برای این تنازع بقای مبهم در زیر درخشش خودویرانگری، واژگانی به نام عشق، امید، هدف و اراده را آفریده است. اما همین انسان "شبکه‌ی آسمانی" را هم خلق کرده و حالا در نبرد میان بقای خودخواسته و فنای خودساخته در تب و تاب است. بدیهی است که در چنین شرایطی، ناخودآگاه جمعی بشر ناگزیر از خلق واژه‌ای شگفت و جدید به نام منجی و مسیحا هم باشد و بسی شگفت‌تر که این کهن‌الگوی تکراری بازهم دوباره و دوباره تکرار و در رویا دیده می‌شود تا به واقعیت درآید. این دقیقاً یعنی انسانیت: ضعف پنهان شده در تن‌پوشی مهیب از قدرت. موجودی که در برابر کوچک‌ترین عوامل طبیعی ناتوان است اما با همین ضعف بزرگ هم تمام طبیعت را نابود کرده است.

در مقابل "شبکه‌ی آسمانی" که فرزند ناخلف انسان است هم خودویرانگر است و هم خودسازنده. اما مخلوقاتش یعنی "نابودگر"ها کمی متفاوتند. آن‌ها ضعف‌های انسان را ندارند هرچند که تمام توانایی انسان‌ها را هم ندارند. خودویرانگری در آن‌ها نیست و البته تمایل حریصانه و انسان‌گونه‌ای هم به بقا ندارند. ضعف‌هایی مانند عشق و امید و منجی در ذهن آن‌ها بی‌جایگاه است. اما هدف و اراده را بسان اولین خط برنامه ذهنی‌شان بسی وسیع‌تر از آدمیان درک کرده‌اند. از انسان‌ها یاد می‌گیرند اما بیشتر بسان "ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان".

و حالا راحت می‌توان نتیجه گرفت که در حقیقت "نابودگر" اصلی در مجموعه‌ی "نابودگر" خود انسان است. در وصف نابودگری به نام انسان که بسی نابودگرانه‌تر از سایبرگ‌های قابل عمل می‌کند، همین بس که در مجموعه‌ی تلویزیونی "نابودگر: ماجراهای سارا کانر"، به وضوح، کوچک و طنز بودن نابودگرقاتل و اعمالش در برابر تراژدی تولید بمب اتمی و هم‌چنین فاجعه‌ی یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی، زیر ذره‌بین گذاشته می‌شود.

در سال ۲۰۰۳، "مارکوس رایت"، زندانی محکوم به مرگ در شرایطی که خود را برای اعمالش مقصر می‌داند، به‌واسطه اعتقاد تازه‌ای که به شایستگی هر انسان برای کسب یک شانس دوباره پیدا کرده است، قراردادی را با دکتر "سِرنا کوگان"<sup>۴۳</sup> نماینده‌ی بخش ژنتیک شرکت "سامانه‌های سایبرداین" و گرداننده‌ی "پروژه‌ی فرشته"<sup>۴۴</sup> امضا می‌کند که به موجب آن، کالبد "مارکوس" پس از مرگ برای تحقیقات پزشکی مورد استفاده قرار گیرد. "پروژه‌ی فرشته" سعی دارد با استفاده از دانش سایبرنتیک به بهبود و بقا زندگی انسان کمک کند. از جمله اهداف این پروژه مبارزه با بیماری سرطان<sup>۴۵</sup> است. دکتر

"کوگان" که خود به خاطر بیماری سرطان در حال مرگ است، پس از چندین مرتبه ملاقات با "مارکوس" موفق به راضی کردن او برای امضاء قرارداد می‌شود. "کوگان" کالبد بی‌جان مارکوس پس از اعدام و کالبد بسیاری دیگر را در چرخه بازتولید زیستی قرار می‌دهد اما عمرش کفاف دیدن نتیجه کار را به او نخواهد داد. در مقابل این "شبکه‌ی آسمانی" است که تمام دست‌آوردهای "کوگان" را به نفع خود مصادره کرده و از آن‌ها سایبرگ‌های نیم‌ماشین-نیم‌انسان می‌سازد.

و دوباره، منش انسانی، خود را نمایان می‌کند: یک اعدامی جستجوگر به دنبال شانس دوباره برای زندگی و یک بیمار مردنی از سرطان که دنبال راهی برای نجات بشر از بیماری‌ها می‌گردد. این منش انسانی همانی است که "شبکه‌ی آسمانی" آن را به نفع خودش مصادره کرده، از مردگان انسان‌ها، سایبرگ‌های بی‌نقصی با شانس دوباره بسازد "مارکوس رایت" می‌آفریند.

اما همین منش انسانی در نهایت مسبب شکست "شبکه‌ی آسمانی" خواهد شد. زیرا که انسانیت بنا به تعریف "مارکوس رایت" که دوبار مرگ را تجربه می‌کند، یک بار در ردای یک بزه‌کار وجدان درد گرفته و بار دوم در قامت یک زندگی‌بخشنده با احساس رستگاری و رهایی، عبارت است از: قدرت برنامه‌ناپذیر و غیرقابل کنترل قلب انسان‌ها. او به‌عنوان یک تعمیرگر در تعمیر مسیحایی به نام "جان کانر"، بسیار توانا ظاهر می‌شود و در پس این تعمیر است که سرانجام در بطن جبر محض، دایره‌ی کوچک اختیارات خودنمایی می‌کند. "جان کانر" جبرگرا حالا به این نتیجه رسیده است که هر انسانی لیاقت یک شانس دوم را دارد و هیچ تقدیری جز آن‌چه ما اراده می‌کنیم موجود نیست. و خیزش یک منجی با چنین باورهایی، آغاز نابودی "شبکه‌ی آسمانی" است.

انتهای قسمت چهارم مجموعه "نابودگر"، ارتقا "کایل ریس" به دریافت شغل یک مبارز "جنبش مقاومت" و بخشیدن قلبی دوباره به "جان کانر" از طرف "مارکوس رایت" را به تصویر می‌کشد. تمام این‌ها، نمود ظهور انسانیت دوباره متولد شده‌ای است که "شبکه‌ی آسمانی" از درک آن ناتوان و لذا محکوم به شکست است.

این عاشقانه‌ی انسانی، مسبب نجات "کایل" از زندان "شبکه‌ی آسمانی"، زندگی بخشی "مارکوس"، چشم به راه بودن "کیت" و امیدواری "جان" است. "شبکه‌ی آسمانی" در مقابل این قدرت‌ها چیزی در آستین برای ارائه ندارد.



شکل ۲۶: دکتر سیرنا کوگان



شکل ۲۷: از راست به چپ، مارکوس رایت، T600 و جان کانر

## ۶) جاودانگی

در دهه‌ی ۸۰ میلادی، زمانی که سایه‌ی شوم جنگ سرد و تهدیدهای هسته‌ای دو ابرقدرت غرب و شرق تمام جهان را در بر گرفته و در شرایطی که اولین فرضیه‌ها و حدس و گمان‌های علم فیزیک در حیطه گشایش دالانی در زمان به همراه نویدهای تازه حوزه مهندسی در ارتقاء هوش مصنوعی<sup>۴۶</sup> و پیش‌بینی ظهور سایبرگ‌ها و ربات<sup>۴۷</sup>‌ها خودنمایی می‌کند، پا پیش گذاشتن کارگردان مطرحی مانند "جیمز کامرون"<sup>۴۸</sup> در خلق ایده‌ای مرکب از همه این مباحث و تولید فیلم "نابودگر" ستودنی است. البته با گذشت حدود سه دهه از آغاز ساخت اولین فیلم مجموعه‌ی "نابودگر"، نکات قابل توجهی به‌عنوان انتقادات ساختاری به زیرساخت علمی و تکنولوژیکی این مجموعه فیلم‌ها بیان شده که قابل تأمل است.

"کامرون" کارگردانی دو فیلم اول را خود به عهده گرفت و البته ایده‌هایش در داستان سایر قسمت‌ها نیز استفاده شد. او با شروع ساخت این رزم‌نامه‌ی سترگ، شخصیت‌هایی جاودانه به حافظه تاریخی بشر تقدیم کرده است که در صدر همه‌ی آن‌ها خود "نابودگر T800" به‌عنوان یک موجود خودآگاه و البته غیر انسان، با بازی "آرنولد شوارزنگر"<sup>۴۹</sup> خودنمایی می‌کند. نابودگر T800 استعاره‌ای تمام‌نما از کنجکاوی و سردی انسان مدرن است که قدرت در ردای فن‌آوری بر کالبدش نمود پیدا کرده. بسیاری از مشتاقان سینما هم‌چنان منتظر تعبیر جمله‌ای به یادماندنی از "شوارزنگر" هستند که در نقش نابودگر بیان کرده است: "من باز خواهم گشت"<sup>۵۰</sup>.

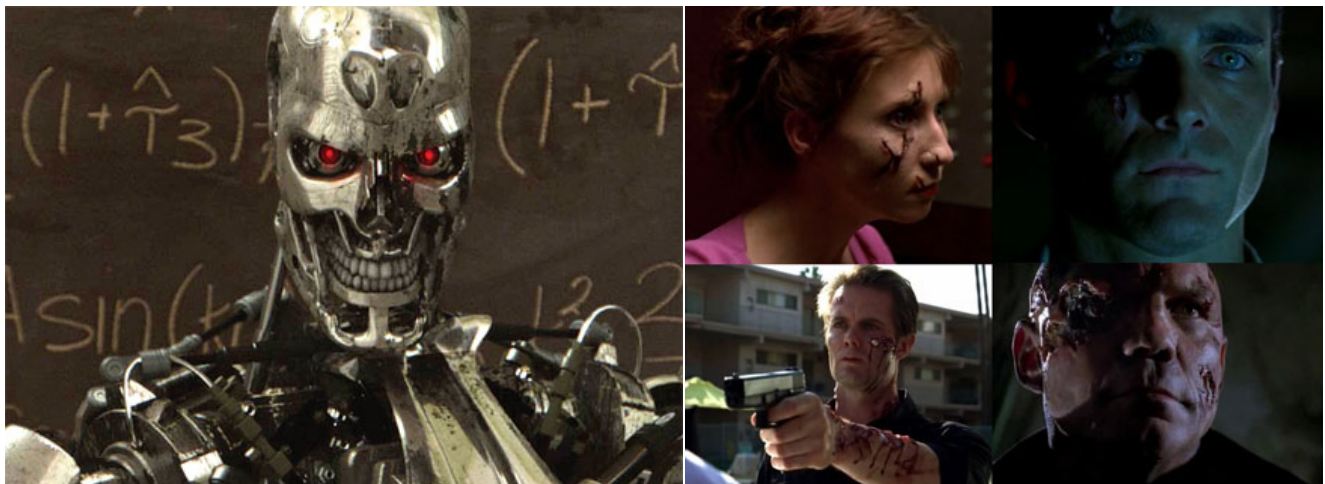
در ردیف دوم، منجی افسانه‌ای برآمده از ناخودآگاه جمعی انسان‌های مدرن یعنی "جان کانر" قرار دارد که رخساره‌اش تصویری عجیب نزدیک به واقعیت از یک فرمانده نظامی و رهبر مبارز به آن‌گونه که باید باشد را نشان می‌دهد. او هم‌زمان در سه زمان گذشته، حال و آینده در حال نبرد است و مدیریت شگفتش بر سیر وقایع فرازمانی، ستایش تمام هم‌نوعانش را برانگیخته. اگر مبارزات "جان" با نابودگرهای سری T888 در مجموعه‌ی تلویزیونی "نابودگر: ماجراهای سارا کانر" که اتفاقاً در میان آن‌ها هم زن‌واره‌ای طرفدار "جنبش مقاومت" وجود دارد به نام "کامرون فیلیپس"<sup>۵۱</sup>، را هم به داستان مبارزاتش اضافه کنیم، بی‌شک او تنها انسانی است که بیشترین رزم‌آوری در برابر "نابودگر"‌ها را از خود به نمایش گذاشته است. به هر حال، خواه ناخواه نابودگر T800 و "جان کانر" شخصیت‌هایی جاودانه‌اند حتی اگر وجود نداشته باشند.

در کنار همه‌ی این‌ها، گنجاندن ایده‌های شگفت برآمده از سیالیت در زمان و مسأله ذهن و بدن در مجموعه‌ی "نابودگر"، مسبب آفرینش داستانی سترگ و تکان‌دهنده شده‌اند که تنها ذهن خلاق کارگردانی مانند "جیمز کامرون" می‌توانسته نمودی

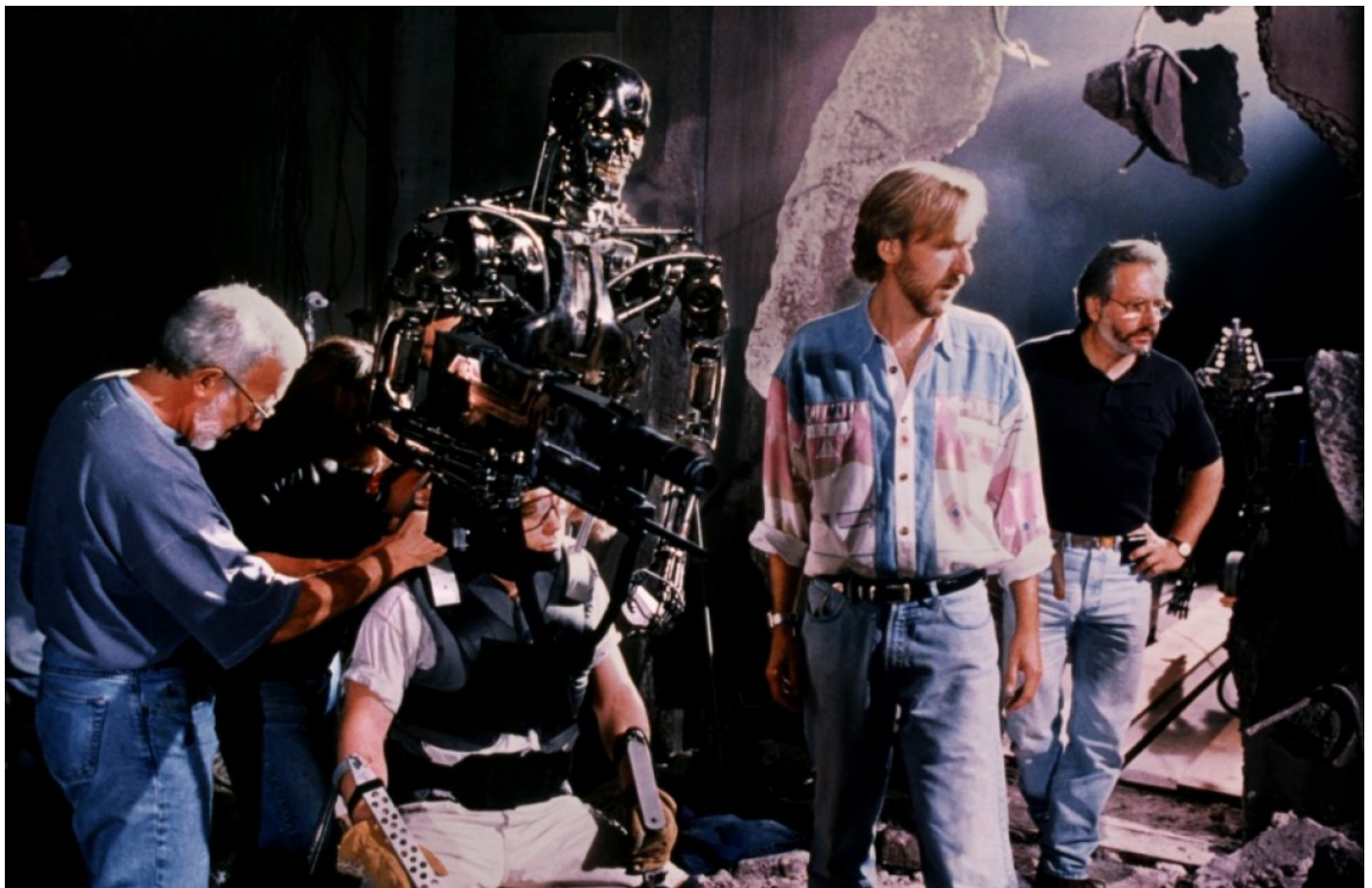
تصویری و زیبا به آن گونه که در وقایع فیلمها موجود است، به آنها ببخشد. در پایان، باید اعتراف کرد که با وجود این که آینده‌ی نزدیک و محتمل بشر، خوش‌بختانه از وقوع جنگ هسته‌ای و ظهور سایبرگ‌های قاتل به اندازه قابل توجهی فاصله گرفته، اما لذت تماشای ایده آینده تاریکی که مجموعه‌ی "نابودگر" به تصویر کشیده و دیگر اکنون بیشتر شبیه به گذشته به نظر می‌رسد، خاستگاهی است برای تقدیری انوشه از کارگردان نوآور و جاودانه‌ی تاریخ سینما: "جیمز کامرون".



شکل ۲۸: کامرون فیلیپس



شکل ۲۹: نابودگرهای سری T888 در مجموعه‌ی تلویزیونی "نابودگر: ماجراهای سارا کانر"



شکل ۳۰: جیمز کامرون در پشت صحنه‌ی فیلم نابودگر

#### مراجع:

- ۱) حافظی مطلق، ناصر. "آیزاک آسیموف و تمدن کهکشانی: پرونده‌ای درباره‌ی زمان‌نامه‌ی بنیاد"، ماه‌نامه‌ی شگفت‌زار، سال دوم، شماره ۲۴، آذر ۱۳۹۱، صص ۱۰۰ - ۸۲.
- ۲) حافظی مطلق، ناصر. "نیرو با تو باد: پرونده‌ای درباره‌ی پهلوان‌نامه‌ی جنگ ستارگان"، ماه‌نامه‌ی شگفت‌زار، سال سوم، شماره ۲۵، دی ۱۳۹۱، صص ۸۱ - ۵۸.
- ۳) حافظی مطلق، ناصر. "افلاطون، دکارت و جلوه‌های ویژه: پرونده‌ای درباره‌ی مسیح‌نامه‌ی ماتریکس"، ماه‌نامه‌ی شگفت‌زار، سال سوم، شماره ۲۹، اردیبهشت ۱۳۹۲، صص ۹۹ - ۸۳.
- ۴) برایتون، هنری. سلینا، هوارد. "هوش مصنوعی، قدم اول"، ترجمه‌ی ابراهیم اسکافی، تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۱.
- ۵) جی راسل، استوارت. نورویک، پیتر. "هوش مصنوعی، مفاهیم بنیادین"، ترجمه‌ی سعید راحتی، محمد بهداد و حمید تیموری، مشهد: دانشگاه امام رضا(ع)، ۱۳۸۵.
- ۶) کوزرویل، ری. "عصر ماشین‌های معنوی، وقتی رایانه‌ها از هوش انسان پیشی می‌گیرند"، ترجمه‌ی سیمین موحد، تهران: پیکان، ۱۳۸۰.
- ۷) رورویک، دیوید. "چگونه انسان ماشین می‌شود، گام بعدی در تکامل"، ترجمه‌ی رضا امیررحیمی، تهران: روشنگران، ۱۳۷۱.
- ۸) ثقه‌الاسلامی، علیرضا. "هوش مصنوعی از رهیافت علوم شناختی"، تهران: دولت‌مند، ۱۳۸۵.

- ۹) فردنبرگ، جی.سیلورمن، گوردون. "علوم شناختی، مقدمه‌ای بر مطالعه ذهن"، ترجمه‌ی محسن افتاده‌حال، مصطفی مهرورزی، زهراسادات قریشی، آناهیتا خرمی، سحر صابری، تورج بنی‌رستم، علی شهبازی، علی گودرزی، افسانه زرقی، امید سعادت، تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی، مرکز آینده‌پژوهی علوم و فن‌آوری دفاعی، ۱۳۸۸.
- ۱۰) چرچلند، پاول. "ماده و آگاهی، درآمدی به فلسفه‌ی ذهن امروز"، ترجمه‌ی امیر غلامی، تهران: مرکز، ۱۳۸۶.
- ۱۱) بلکمور، سوزان. "آگاهی"، ترجمه‌ی رضا رضایی، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۷.
- ۱۲) پولاک، جان. کراز، جوزف. "نظریه‌های امروزی شناخت". ترجمه‌ی علی حقی، مشهد: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شعبه خراسان رضوی، ۱۳۸۵.
- ۱۳) کاکو، میچیو. "ابرفضا"، ترجمه‌ی نادر جوانی، محمدرضا مسرور، تهران: اشراقیه، ۱۳۸۲.
- ۱۴) کاکو، میچیو. "فیزیک آینده"، ترجمه‌ی رامین رامبد، تهران: مازیار، ۱۳۹۱.
- ۱۵) گریبین، جان. گریبین، مری. "سفر در زمان". ترجمه‌ی محمدرضا غفاری، تهران: جهان کتاب، ۱۳۸۹.
- 16) Rowlands, Mark. "The Philosopher at the End of the Universe: Philosophy Explained Through Science Fiction Film", Ebury: 2003.

#### پی‌نوشت‌ها:

- 1- Terminator
- 2- Resistance
- 3- The Terminator
- 4- James Cameron
- 5- Terminator 2: Judgment Day
- 6- Terminator 3: Rise of the Machines
- 7- Jonathan Mostow
- 8- Terminator Salvation
- 9- Joseph McGinty Nichol
- 10- McG
- 11- Terminator: The Sarah Connor Chronicles
- 12- Sarah Connor
- 13- Skynet
- 14- Spartacus
- 15- John Connor
- 16- Los Angeles
- 17- Cyborg
- 18- Cyberdyne Systems Model 101
- 19- Kyle Reese
- 20- Hyper alloy
- 21- Reverse Engineering
- 22- Katherine Brewster
- 23- Kate
- 24- Marcus Wright
- 25- The Judgment Day
- 26- Peter Silberman
- 27- Robert Brewster
- 28- Cyber Research Systems
- 29- Pandora's box
- 30- General Ashdown
- 31- Hunter Killer
- 32- The Storm is Coming



- 
- 33- Cyberdyne Systems Corporation
  - 34- Miles Bennett Dyson
  - 35- Neural-Net Processors
  - 36- No fate but what we will
  - 37- Pragmatism
  - 38- Machiavellianism
  - 39- Dualism
  - 40- Worm Hole
  - 41- Parallel World
  - 42- Cold Fusion
  - 43- Serena Kogan
  - 44- Project Angel
  - 45- Cancer
  - 46- AI: Artificial Intelligence
  - 47- Robot
  - 48- James Cameron
  - 49- Arnold Schwarzenegger
  - 50- I'll be back
  - 51- CameronPhillips